

# سپهر ایران

سرگذشت نادر شاه افشار

مایکل اکس وُرسی

ترجمه‌ی حسن الهادی







شمشیر ایران: سرگذشت نادرشاه افشار



# شمشیر ایران

## سرگذشت نادرشاه افشار

مایکل اکس وُرسی

ترجمه‌ی حسن اسدی



نشر اختران

|                     |                                                                                               |
|---------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه             | : اکس‌وُرسی، مایکل Axworthy, Michael                                                          |
| عنوان و نام پدیدآور | : شمشیر ایران: سرگذشت نادرشاه افشار؛ مایکل اکس‌وُرسی / ترجمه‌ی حسن اسدی.                      |
| مشخصات نشر          | : تهران: اختران، ۱۴۰۲.                                                                        |
| مشخصات ظاهری        | : ۳۹۹ ص: نقشه.                                                                                |
| شابک                | : ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۷-۳۲۲-۱                                                                           |
| پهرست‌نویس          | : فیبا.                                                                                       |
| یادداشت             | : عنوان اصلی: <i>The Sword of Persia: Nadershah, from Tribal Warrior to Conquering Tyrant</i> |
| یادداشت             | : کتابنامه: ص. ۳۸۶-۳۹۲                                                                        |
| یادداشت             | : نمایه                                                                                       |
| عنوان دیگر          | : سرگذشت نادرشاه.                                                                             |
| موضوع               | : نادر افشار، شاه ایران، ۱۱۰۰-۱۱۶۰ ق.                                                         |
| موضوع               | : سرداران -- ایران -- سرگذشتنامه                                                              |
| موضوع               | : ایران -- شاهان و فرمانروایان - سرگذشتنامه                                                   |
| موضوع               | : ایران - تاریخ - افشاریان، ۱۱۴۸-۱۲۱۸ ق.                                                      |
| شناسه افزوده        | : اسدی، حسن، ۱۳۵۶ - ، مترجم.                                                                  |
| رده‌بندی کنگره      | : ۱۲۶۵                                                                                        |
| رده‌بندی دیوبی      | : ۹۵۵/۰۷۲۲۰۹۲                                                                                 |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۹۰۳۸۶۷۵                                                                                     |

این کتاب ترجمه‌ای است از:

*The Sword of Persia: Nadershah, from Tribal Warrior to Conquering Tyrant*  
by Michael Axworthy, Publisher: I. B. Tauris (14 April 2009)



نشر اختران

شمشیر ایران

سرگذشت نادرشاه افشار

نویسنده: مایکل اکس‌وُرسی

مترجم: حسن اسدی

طراح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ اول: ۱۴۰۲

شمارگان: ۷۰۰ نسخه

لیتوگرافی: پارسیان - چاپ: چکاد

تهران - کارگر جنوبی - خیابان روانمهر - شماره ۱۵۲ - طبقه اول - تلفن: ۶۶۴۱۰۳۲۵ و 090Akhtaran

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۷-۳۲۲-۱

کلیه حقوق ترجمه محفوظ است



#### ۱- پسر شمشیر

این تصویر شمشیری است که گفته می‌شود نادر در جنگ‌هایش به کار می‌برده است. شمشیر مذکور اکنون در تهران قرار دارد. این شمشیر ۵۰ و اندی سال بعد به دستور فتح‌علی شاه تزئین و ترصیع شد و غلافش با قطعات الماس مرصع گردید. نادر در چندین مورد با نماد شمشیر به معرفی خود پرداخته است. عکس از موزه‌ی سلطنتی اُنتاریو

# ایران و مناطق هم‌جوار آن در دوره‌ی سلطنت نادر شاه







## فهرست مطالب

|     |       |            |
|-----|-------|------------|
| ۱۱  | ..... | سپاسگزاری  |
| ۱۵  | ..... | پیشگفتار   |
| ۲۳  | ..... | سراغاز     |
| ۴۳  | ..... | فصل نخست   |
| ۸۹  | ..... | فصل دوم    |
| ۱۱۱ | ..... | فصل سوم    |
| ۱۳۹ | ..... | فصل چهارم  |
| ۱۶۳ | ..... | فصل پنجم   |
| ۱۸۵ | ..... | فصل ششم    |
| ۲۲۹ | ..... | فصل هفتم   |
| ۲۷۱ | ..... | فصل هشتم   |
| ۳۰۹ | ..... | فصل نهم    |
| ۳۴۵ | ..... | فصل دهم    |
| ۳۵۹ | ..... | پی‌نوشت‌ها |
| ۳۸۶ | ..... | کتاب‌شناسی |
| ۳۹۳ | ..... | نمایه      |

## فهرست نقشه‌ها و تصاویر

### نقشه‌ها

۱. ایران ..... ۶
۲. جنگ گلن‌آباد ..... ۷۶
۳. جنگ کرنال ..... ۲۶۰

### تصاویر

۱. پسر شمشیر ..... ۵
۲. نگاه شرقی ..... ۲۱
۳. دسته‌ای از برده‌گیران ترکمن به همراه برده‌ها ..... ۴۱
۴. خوب بودن کافی نیست ..... ۸۷
۵. زنبورک ..... ۱۰۹
۶. اصفهان ..... ۱۳۸
۷. جزایر ..... ۲۷۰
۸. اردوگاه نادرشاه ..... ۳۰۷

## سیاسگزاری

در نگارش کتاب حاضر از کمک‌ها و راهنمایی‌های شمار زیادی از افراد بهره برده‌ام. از کسانی چون کریس و هما راندل، نرگس مجد، کریستوس نیفادوپولوس و لئو درولاس به‌طور ویژه نام می‌برم. چنانچه ترجمه از منابع، اظهارنظرها، پرسش‌ها و نقدهای صبورانه‌ی این افراد نبود، حاصل کار چنین نمی‌شد. پیتز آوری یکی از مشوقان و الهام‌دهندگان من بود. ایشان همچنین در چندین نکته‌ی خاص و پاره‌ای از ترجمه‌ها کمک شایانی کرد. کریس راندل، سندی مورتز، چارلز ملویل، ویلم فلور، علی انصاری و ژیل باوودن پیش‌نویس کتاب را خواندند. پیشنهادها و نظرات آنها تا حدود زیادی موجب اصلاح و بالا رفتن کیفیت کتاب شد. گو اینکه آنها با فروتنی این سخن مرا قبول ندارند. اندرو نیومن نیز در مراحل نخست نگارش کتاب بخش‌هایی از دست‌نوشته‌ام را خواند و نظرات اصلاحی مفیدی ارائه کرد. ویلم فلور اجازه داد شماری از پژوهش‌های انتشارنیافته‌اش را از نظر بگذرانم که در نگارش کتاب بسیار مفید واقع شد. پاول لوفت، علی انصاری و انوشه احتشامی در اعطای یک بورس تحقیقاتی برای انجام این پروژه از سوی دانشگاه دورهام مؤثر بودند. این بزرگواران در موارد گوناگون از ارائه‌ی کمک و تشویق دریغ نداشتند. علی انصاری در مراحل نخستِ علاقه‌ی من به موضوع زندگی نادرشاه مشوق و راهنمای من بود. بدون او، علاقه‌ی من به این موضوع به سرانجام نمی‌رسید.

بسیاری از کسان دیگر خواه از طریق ارائه‌ی طرح‌های جدید پژوهشی و تحلیل‌ها و پاسخ به پرسش‌هایم و خواه با کمک به یافتن منابع که کاری بود دشوار، راهنما، مشوق و حامی‌ام بودند. این افراد عبارت بودند از: ارنی تاکر، جان آپ‌بای، کاترین بابایان، جان گرنی، منصور صفت‌گل، هیدی هوفستتر (به‌ویژه)، آرون دون، هانه کارتر، جان کارتر، سرگی تورکین، دوریان استیل، سنجای سوب‌رحمانیام،

مایکل برنارد ینی، جنیفر اسکیرس، ژان هلس، اشتفان بلیک، رابرت هیلن براند، برنارد اُکانه، ژان ماداک، پاپی همپسن، بلا پرینگل و جونّا مالسورث استریت اُبن. همچنین از دخترم هلن آکسورسی به خاطر تهیه‌ی نقشه‌ها و به‌طور کلی حمایت‌هایش سپاسگزارم.

سَخاوت و شکیبایی اینز لین، گوسیا لایک، ادیس گری و سایر کارمندان کتابخانه‌ی لندن در پیدا کردن و امانت دادن کتاب فراتر از محدودیت‌های معمول بود. آنان را در مساعدت و لطف تنها می‌توانم با کارمندان کتابخانه‌ی دانشگاه کمبریج به‌ویژه کلیر ولفورد، لس گودی و کارمندان بخش کُتب نایاب هم‌ارز و همسان بدانم.

همچنین در مرحله‌ی نخست باید از ایرج باقرزاده به‌خاطر فراهم آوردن فرصت نگارش این کتاب و کیت شرات و کلیر دویس در مؤسسه‌ی انتشاراتی آی. بی توریس و نیز همسرم، سالی، که با خوشرویی ترجمه‌ی یک متن مهم از روسی را بر عهده گرفت، تشکر کنم. چنانچه شکیبایی همسرم و حمایت‌های او نبود، نگارش این کتاب هرگز به پایان نمی‌رسید.

بسم الله الرحمن الرحيم

بر دانایانِ رموز آگاهی و دقیقه یابان حکمت الهی واضح است که در هر عهد و  
اوان که اوضاع جهان پریشان و چرخ ستمگر بکام ستمکیشان گردد خداوند یگانه  
از فیض بی منتهای خود سعادت‌مندی را مؤید و در عرصه گیتی مبسوط‌الید کند...

میرزا مهدی خان استرآبادی

جهانگشای نادری



## پیشگفتار

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل  
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها  
حافظ

داستان زندگی نادر فراز و فرودهای مصیبت‌بار و فاجعه‌آمیز داشت. این فراز و فرودها از گمنامی در آغاز کار، تا دسیسه‌های بی‌رحمانه، پیروزی‌های نظامی، شکوه، ثروت، بی‌رحمی‌های وحشیانه، اختلال مشاعر و مرگ را در بر می‌گیرد. تمامی این رویدادها در زمان و مکانی روی داد که برای بسیاری از خوانندگان غربی غریب و ناآشناست. نادر که کار خود را به عنوان یک جنگاور گمنام و از اصل و نسبی گمنام‌تر آغاز کرده بود، ایران را از اشغال افغان‌ها آزاد کرد؛ عثمانی‌ها را از مناطق اشغالی کشور بیرون راند؛ روس‌ها را ناگزیر به تخلیه‌ی ایالات اشغالی کرد؛ به خاک عثمانی تاخت و آنان را شکست داد؛ خود را پادشاه ایران اعلام کرد؛ دهلی را فتح کرد؛ پیش از بازگشت به غرب به آسیای مرکزی لشکر کشید و ترکمن‌ها و ازبک‌ها را مطیع کرد و بار دیگر جنگ‌های پیروزمندانه‌ای به ضد عثمانی به راه انداخت. ارتشی که نادر در دهه‌ی ۱۷۴۰ فراهم آورد، احتمالاً قدرتمندترین ارتش جهان بوده است. بعضی از فرماندهان قشون نادر پس از مرگ او، در افغانستان و گرجستان دولت‌های مستقل تشکیل دادند. با وجود این، اوضاع نادر پس از فتح دهلی دگرگون شد؛ نادر به بیماری، مال‌اندوزی افراطی، جنون و بی‌رحمی مبتلا شد و سرانجام به دست فرماندهان قشون خود به قتل رسید.

بدون وجود نادر سرنوشت ایران مشابه سرنوشت لهستان در قرن هجده می شد؛ یعنی بخشی از کشور یا تمام آن میان همسایگانش - افغان‌ها، روس‌ها، و ترکان عثمانی - تقسیم می شد.<sup>(۱)</sup>

در سال‌های آغازین قدرت‌یابی نادر، ایران میان همسایگانش تقسیم شده بود. در صورت تداوم این روند توازن قدرت میان امپراتوری عثمانی، روسیه، آسیای مرکزی، افغانستان و هند به گونه‌ای دیگر شکل می گرفت.

تسخیر دهلی به دست نادر، شرکت هند شرقی انگلیس را از ضعف دولت مغول و امکان توسعه‌ی حوزه‌ی عمل شرکت در مقیاسی وسیع و پرسود با همکاری حکام محلی، آگاه کرد. چنانچه حمله‌ی نادر به هند در میان نبود، سلطه‌ی انگلیس بر هند دیرتر و به شکلی دیگر انجام می گرفت و شاید تحت تأثیر فرایندهای مهم جهانی این سلطه امکان بروز نمی یافت.<sup>(۲)</sup>

داستان نادر زندگی توفانی و پرجوش و خروشی است. اما به رغم این داستان گیرا و طولانی، نادر در خارج از ایران چهره‌ی تاریخی چندان مشهوری نیست.\* علت این گمنامی چیست؟ گمنامی نادر در انگلیس را باید در پدیده‌ی دیرپای تاریخ‌نگاری عصر ویکتوریا جستجو کرد<sup>(۳)</sup> حتی امروزه نیز اگر بنخواهیم الگوهای تاریخ‌نگاری ویکتوریایی را نفی کنیم یا به اصلاح آن پردازیم باز هم اغلب مطابق همان الگوها عمل می کنیم. رویدادهایی که خارج از چهارچوب تاریخ‌نگاری عصر ویکتوریا قرار داشتند، حتی ممکن است در تاریخ‌نگاری امروزی نیز مغفول بمانند. تاریخ‌نگاری خام ویکتوریایی<sup>(۴)</sup> معمولاً فرمانروایان ایران و به طور عام شرق را به چشم افرادی منفعل، منحط، فاسد و مساعد برای استعمار و اصلاح از بیرون می نگریست. از آنجا که فرمانروای قدرتمند، باکفایت و باصلابتی چون نادر با این الگو سازگاری نداشت، از تاریخ‌نگاری ویکتوریایی به حاشیه رانده شد.\*

---

\* آخرین کتاب به زبان انگلیسی در مورد نادرشاه کتاب نادرشاه نوشته‌ی لارنس لاکهارت است که به سال ۱۹۳۸ انتشار یافت. همچنین کتاب سقوط سلسله‌ی صفویه از همین مؤلف با استفاده‌ی همه‌جانبه و جزء به جزء از منابع اولیه نگارش یافته است. (برای آگاهی بیشتر به کتابشناسی رجوع کنید). پس از لاکهارت پژوهش‌های مربوط به نادرشاه را آرون آوا، رضا شعبانی و به‌ویژه پیتز آوری در جلد هفتم تاریخ ایران کمبریج پی گرفتند. ارنست تاکر با نگارش مقالاتی در این زمینه، موضوع را پی گرفته است.

\*\* برخلاف انگلیس، در سایر کشورهای غربی در قرن هجدهم نادرشاه از طریق نوشته‌های مثبت و منفی

پیروزی‌های نظامی نادر می‌توانست شکوه و عظمت استعمارگرانی چون کلایو را از نظرها بپندازد. و افسانه‌ی برتری ذاتی ارتش‌های اروپایی را در اذهان مورد تردید قرار دهد. آن شکوه استعماری و این افسانه‌ی برتری ذاتی، همه و همه برای اسطوره‌ی امپراتوری انگلیس مهم بود. از این‌رو تاریخ‌نگاران عصر ویکتوریا نادر را اندکی بزرگ‌تر از یک نقطه در تاریخ هند در نظر نیاورده‌اند.<sup>(۵)</sup>

پس از استالین و هیتلر، اروپاییان دیگر همانند اجداد قرن نوزدهمی‌شان به کسانی که عادتاً مردان بزرگ تاریخ نامیده می‌شوند، با تحسین و تمجید نمی‌نگرند.\* ما نمی‌توانیم این مردان را نادیده بگیریم. هرچند از بی‌تفاوتی این مردان به رنج و محنت انسان‌ها بیزاریم، لیکن در عین حال نمی‌توانیم از تمجید انرژی، نبوغ سرشار و پیروزی‌های قاطع مردانی چون اسکندر و ناپلئون چشم‌پوشیم. اگر در برابر قدرت مجذوب‌کننده‌ی آنها مقاومت کنیم، باز هم از خصایصی که در بسیاری از موارد، مردان بزرگ تاریخ را از درون فروپاشید، به حیرت می‌افزیم. اقدامات وحشیانه‌ی نادر به‌ویژه در سال‌های واپسین عمر که به یک هیولای مستبد تبدیل شده بود، تن آدمی را به لرزه درمی‌آورد. روزگاران سخت، مردان جان‌سخت می‌پروراند. درست نیست نادر را با معیارهای امروزی به قضاوت بنشینیم. اما هیچ‌یک از معاصرانش این نکته را در نیافتند. چنان‌که یکی از مورخان منصف می‌نویسد: «نادر عصای سلطنت را با سرمایه‌ی دلیری خود به دست آورد، عصایی که در دستان ضعیف و بی‌کفایت جای نمی‌گیرد.»<sup>(۶)</sup>

روسو می‌نویسد برای درک کامل یک کتاب ابتدا لازم است نگرش انتقادی را تا زمان درک کامل فحوای آن به کنار نهاد. بدین وسیله می‌توان در پایان، قضاوت کامل درباره‌ی کتاب را شکل داد. من در نگارش زندگی‌مرد خارق‌العاده‌ای چون نادر، کوشش کردم از روش پیشنهادی روسو پیروی کنم.

---

نویسندگان، به چهره‌ی مشهوری تبدیل شده بود. حتی پیش از فتح دهلی نیز مطالب فراوانی راجع به وی در مطبوعات کشورهای اروپایی به نگارش درآمده بود. پس از فتح دهلی تعداد کثیری کتاب به زبان‌های اروپایی درباره‌ی نادرش منتشر گردید. (بنگرید به فصل ۸ پانویست ۱)

\* گفته می‌شود استالین که درباره‌ی نادر مطالبی خوانده بود، او را تمجید می‌کرد و در کنار ایوان مخوف او را آموزگار خود می‌خواند. رابرت سرویس ثابت کرده است که مستبدان تاریخ در یک سیر تاریخی همدیگر را تمجید نموده‌اند. صدام حسین کتاب‌های زیادی راجع به استالین در کتابخانه‌اش داشت.

درباره‌ی رویدادهای تاریخ ایران قرن هجدهم، منابع و کتاب‌های جدیدی در حال ظهور هستند. ویلم فلور، منصور صفت‌گل و ارنست تاکر از جمله کسانی هستند که با کشف منابع جدید و پژوهش در اهمیت آنها، درک ما را از رویدادهای آن دوره افزایش داده و جهت نوینی به آن بخشیده‌اند. ترجمه و انتشار انبوهی از گزارش‌های شرکت هند شرقی هلند\* به دست ویلم فلور از اهمیت زایدالوصفی برخوردار است. تاریخ بازیل و اتاترس که گمان می‌رفت از میان رفته است، از جمله منابعی است که باید مورد بررسی افزون‌تری قرار گیرد. نخستین بار، من از این منبع در نوشته‌ی حاضر استفاده کرده‌ام.<sup>(۷)</sup> کشف مواد تاریخی جدید در آرشیوهای روسیه، ممکن است تحلیل‌های مربوط به مناسبات ایران و روسیه و رویدادهای قفقاز را دگرگون کند. هنگامی که از تحلیل سخن به میان می‌آید، احساس من این است که موضوع جنگ در خارج از قاره‌ی اروپا به طور کامل درک نشده است. از این رو لازم است در این زمینه پژوهش‌های مفصل‌تر از نوع پژوهش‌هایی که جوس گومانس انجام داده است، صورت گیرد. تاریخ تولد نادر و جزئیات مربوط به آن هنوز به طور کامل روشن نشده است. لذا در این زمینه نیازمند تحقیق و پژوهش افزون‌تری هستیم. همچنین منابع و اسناد زیادی در آرشیوهای برجای مانده از دوره‌ی عثمانی وجود دارند که لازم است مورد بررسی قرار گیرند. برخلاف سایر دوره‌های تاریخ ایران، مورخان این دوره منابع مشابه را بارها و بارها شخم زده‌اند. با وجود منابع اولیه‌ی دست‌نخورده‌ی فراوان، امکانات فراوانی برای بررسی تاریخ قرن هجدهم ایران وجود دارد.

من برای اثبات رویدادهای واقعی زندگی نادر، در حد امکان در خواندن منابع حساسیت و دقت فراوان به خرج داده‌ام. به جز منابعی که مستقیماً به رویدادهای دوره‌ی نادر می‌پردازند، حکایات و داستان‌هایی نیز وجود دارند که چندان دارای اعتبار نیستند. با وجود این، در این گونه داستان‌ها و حکایت‌ها نیز مطالب قابل استخراج وجود دارد. این داستان‌ها را حتی هنگامی که به چیزی جز قصه شبیه نیستند، می‌توان بیانگر دیدگاه و نگرش معاصران و مردمان نزدیک به آن دوره، به نادر و زمانه‌ی او دانست. می‌شد روایتی خشک از زندگی نادر را سرهم کرد که در

\* Vereenigte Oostindische Compagnie (VOC)

آن، این‌گونه داستان‌ها و حکایت‌ها جایی نداشته باشند. اما ترجیح من گنجاندن این داستان‌ها و قصه‌ها در کتاب حاضر همراه با هشدار به خواننده بود. به خواننده این اختیار را داده‌ام که خود درباره‌ی این داستان‌ها به قضاوت بپردازد. گزارش‌های تاریخی همواره جهت‌دار هستند. از این‌رو من در نگاه انتقادی به منابع دقت به خرج داده‌ام. اما از تحلیل و تفسیر افراطی انگیزه‌های تاریخ‌نگاران قرن هجدهم ایران، اجتناب ورزیده‌ام. این دوره از تاریخ ایران به دوران ماقبل استعماری تعلق دارد. از این جهت بسیاری از دیدگاه‌ها و ساختارهایی که بر رهیافت ما به خاورمیانه امروزی (به درست یا نادرست) سیطره دارند، موضوعیت‌شان را از دست داده‌اند. من ترجیح داده‌ام عناصر ارزشمند منابعی را که مشکوک به نظر می‌رسند، استخراج کنم نه اینکه آنها را به بهانه‌ی مغرضانه، جانبدارانه یا قصه و داستان‌پردازانه بودنشان به کنار نهم.

چنانچه نادرشاه پیروزی‌های نظامی‌اش را تثبیت می‌کرد و بدین وسیله دولت و ارتشی قدرتمند برای خاندان به ارث می‌گذاشت، چنین خاندان سلطنتی قدرتمندی نه تنها می‌توانست تمامیت ارضی ایران را حفظ کند، بلکه می‌توانست به سیاق کشورهای اروپایی آن دوره که رقابت‌های نظامی میان‌شان موجب توسعه‌ی بلندمدت‌شان گردید، به توسعه‌ی اقتصادی و نظام اداری پیشرفته‌ی داخلی دست یابد.<sup>(۸)</sup> حتی فراتر از این، می‌توان تصور کرد که یک ایران احیاشده و پویا پس از پشت سرگذاشتن اختلافات شیعه و سنی (چنان‌که نادر در صدد از میان برداشتن آن بود) و با پرکردن خلأ حاصل از ضعف قدرت‌هایی چون عثمانی و مغولان هند می‌توانست از زوال و انحطاط جهان اسلام در برابر غرب که اخیراً به کانون مناقشات و اختلافات بدل شده است، جلوگیری کند.<sup>(۹)</sup> این کتاب درکنار تبیین علل عدم تحقق تصورات فوق، می‌خواهد توضیح دهد چگونه امکان تحقق تصورات مذکور وجود داشته است.

قندهار، کابل، بغداد، نجف، بصره، موصل و کرکوک بار دیگر در سال‌های نخست قرن بیست و یکم در حال بازیابی اهمیت سابق خود هستند. چنان‌که گویی با این کار اهمیت منطقه و ضرورت فهم تاریخ آن را یادآور می‌شوند. ایران کنونی هم از لحاظ جغرافیایی و هم به لحاظ مفهومی همانند عصر نادر مرکز منطقه به شمار

می‌آید. اگر این کتاب بتواند علاقه به مطالعه‌ی داستان زندگی نادر و تاریخ ایران را در خوانندگان برانگیزد، کار مفیدی انجام داده است. من نخواستم همه‌ی جزئیات پژوهش‌های جدید را که از زمان انتشار زندگی‌نامه‌ی نادرشاه به قلم لاکهارت در ۱۹۳۸ پدید آمدند، در این کتاب بیاورم. باین حال، با بهره‌گیری از اکثر منابع و شواهد جدید و با نگاهی نو و دیگرگونه، به تحلیل برخی از رویدادها پرداخته‌ام. و در پاره‌ای موارد تحلیل‌های نو عرضه کرده‌ام. هدف من در این کتاب، که به شیوه‌ی تاریخ‌روایی به نگارش درآمده، ارائه‌ی زندگی‌نامه‌ی نادر به مخاطبان جدید است. تاریخ‌زندگی نادر نیز همانند تاریخ‌زندگی هنری چهارم یا تاریخ روم در زمان امپراتوری کلودیوس به ما تعلق دارد. داستان زندگی نادر از جمله داستان‌هایی است که می‌تواند درک و فهم ما را از تاریخ افزایش دهد و به آن غنا بخشد.

لازم است درباره‌ی برخی از تحلیل‌های مربوط به پیوند نادر با جهان مدرن نکته‌ای را روشن کنم. کسانی که امروز ایران را همچون یک تهدید می‌بینند، ممکن است با استناد به این کتاب بگویند که ایران به‌طور سنتی یک قدرت متجاوز و همواره تهدیدی برای همسایگانش بوده است. نادر در تاریخ ایران دارای جایگاه کاملاً ویژه‌ای است. زیرا معیارهای پیش و پس از او کاملاً متفاوت از یکدیگر هستند. نادر هم از لحاظ پایه‌ی مقام و منزلت و هم از لحاظ خصایص در میان پادشاهان ایران پدیده‌ای استثنایی است. شاید کسانی باشند که خونریزی‌ها و بی‌رحمی‌های توصیف‌شده در کتاب را از خصایص منحصر به ایرانیان، اسلام، خاورمیانه یا استبداد شرقی بدانند. چنین برداشتی به کلی اشتباه است. ممکن است شیوه‌ی بی‌رحمی و ستمگری همانند سبک‌های نقاشی در فرهنگ‌های مختلف متفاوت باشد و ویژگی‌های خاص خود را داشته باشد، اما میل به ستمگری بدبختانه کم‌وبیش یک میل جهانشمول است. اگر پیامی در این کتاب نهفته باشد، آن پیام این است که سنت‌ها، نهادها و ارزش‌های پدیدآمده در اعصار و مکان‌های مختلف شکننده‌اند؛ از این رو پاسداشت و حفاظت از آنها از اهمیت بسزایی برخوردار است.



## ۲- نگاه شرقی

نادر در گفت‌وگویی صمیمانه با محمدشاه امپراتور مغول، اثر نقاش دربار مغول. احتمالاً این نگاره شبیه‌ترین تصویر به چهره‌ی نادر است. فردی که در پشت سر نادر ایستاده احتمالاً سعادت‌خان است. هاله‌ی نور پشت سر نادر (که در نگارگری هندی نماد سلطنت بود) اندکی بزرگ‌تر از هاله‌ی پشت سر محمدشاه است. همچنین نادر در مقایسه با محمدشاه در جایگاه بلندتری نشسته تا نشان داده شود که سروری با کیست؟

(عکس ش. ۱۲)



## سراغاز

### اوج

تو را به سراپرده‌ی جنگ ره می‌نمایم،  
در این سراپرده فریادهای تیمور سکایی را خواهی شنید،  
که جهان را با سخنان دهشت‌انگیزش می‌هراساند  
و شمشیر فاتحانه‌اش را بر سرزمین‌های پادشاهان فرود می‌آورد.  
چهره‌ی او را - آری او را - در این جام غمبار بنگر  
آنگاه چنان که خواهی بر بخت و اقبال او آفرین گو.

### مارلو

نادرشاه در ۲۰ مارس ۱۷۳۹ در رأس قشون ایران وارد دهلی شد. از باغ‌های شالیمار [شعله ماه] تا قصر - قلعه‌ی شاه جهان، در دو طرف مسیر حرکت نادرشاه سربازان ایرانی به صف ایستاده بودند. اهالی دهلی درون باروهای دهلی مانده بودند. ۲۰،۰۰۰ سواره نظام و ۱۰۰ زنجیر فیل که بر پشت هر کدام چندین جزایرچی ایستاده بودند، نادرشاه را همراهی می‌کردند. نادرشاه در آستانه‌ی دروازه‌ی قصر، از اسب خاکستری رنگش پیاده شد و با پای پیاده وارد قصر گردید. از توپ‌های بزرگ قلعه به احترام فاتح، گلوله‌ها شلیک می‌شد. صدای توپ‌ها به قدری مهیب بود که توگویی شهر عنقریب فرو خواهد ریخت.<sup>(۱)</sup>

ایران ده سال پیش از فتح دهلی یعنی در ۱۷۲۹ در وضعیتی آشفته، ناگوار و تحقیرآمیز قرار داشت.<sup>(۲)</sup> اصفهان پایتخت ایران به مدت ۶ سال در اشغال بود. ترک‌ها و روس‌ها بخش‌های زیادی از ایالات شمالی و غربی را اشغال کرده بودند. نادر در عرض یک دهه تمام دشمنان ایران را شکست داد و این کشور را به قدرت برتر سرزمین‌های میان‌کوه‌های قفقاز و رود جمن تبدیل کرد. چنین کاری در تغییر

سرنوشت کشورها رویدادی کم نظیر و برجسته به شمار می رود. نادر و قشون وی از هنگام ترک اصفهان، طی دوسال و چهارماه، ۳۰۰۰ کیلومتر راه پیمودند و در مسیر خود افغانستان کنونی را تسخیر کردند. نادرشاه در ۱۷۳۹ در اوج موفقیت حیاتش قرار داشت. به نظر می رسد که در این هنگام بخت برابری با تیمور و البته نه سبق جستن از او، به نادرشاه روکرده بود. تیمور ۳۴۰ سال پیش از او فاتحانه وارد دهلی شده بود. با اینکه نادر در بسیاری از اقداماتش بیشتر نظر به آینده داشت، با این حال، در افکار وی تیمور همواره به عنوان یک الگو حضور داشت. او نیز مانند تیمور در صدد غارت دهلی بود و نه ضمیمه کردن امپراتوری مغول. در آن ایام دهلی در زمره یکی از پایتخت های بزرگ جهان قرار داشت. آثار و ابنیه های همه ادوار تاریخی به ویژه دوره ی سلطنت شاه جهان و پس از او دهلی را به شهری باشکوه تبدیل ساخته بود. دهلی که در افواه شاه جهان آباد نامیده می شد ۴۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت داشت.<sup>(۳)</sup> از میان سه امپراتوری جهان اسلام؛ امپراتوری عثمانی، ایران و امپراتوری مغول هند این آخری ثروتمندترین و باشکوه ترین آنان بود. دهلی به ثروت و مکنّت خود می بالید.

محمدشاه در قصر امپراتوری، نادرشاه را با تشریفات باشکوه و با اهدای هدایای گرانبها به حضور پذیرفت. نادرشاه یک روز پیش از مراسم پذیرایی، محمدشاه را همراه سواره نظام ایران به دهلی فرستاد تا مقدمات مراسم باشکوه خوش آمدگویی را مهیا سازد. محمدشاه در پی شکست در جنگ کرنال در ۲۴ فوریه و تارومار شدن قوایش چاره ی دیگری نداشت. نخستین مراسم پذیرایی از نادرشاه در تالار دولت خانه ی خاصه؛ زیباترین و باشکوه ترین تالار قصر که در زمان سلطنت شاه جهان ساخته شده بود، انجام گرفت. نمای بیرونی قصر از سنگ مرمر بود. برای جلوگیری از تابش نور خورشید، پرده ای قرمز رنگ جلوی قصر آویخته شده بود. ستون ها، دیوارها و سقف با برگ ها و گل به های زرین و سیمین تزیین شده بود. (ایرانی ها بعداً تزیینات طلا و نقره را از در و دیوار کنند و ذوب کردند). به فرمان محمدشاه قالی های گرانبها و پارچه های زربفت بر کف تالار پهن شده بود.<sup>(۴)</sup> تخت پرزرق و برق تخت طاووس در مرکز تالار جای داشت. این تخت شباهت چندانی به صندلی نداشت، بلکه به یک سکوی بلندی می مانست و حدود دو متر طول و

۱/۲ متر عرض داشت. تخت دارای چهار پایه‌ی طلایی بود. همه‌ی سطوح تخت با جواهرات که بعضی از آنها بسیار بزرگ بودند، مرصع شده بود. بعضی از مرواریدها به اندازه‌ی تخم کبوتر بودند. سایبان بالای تخت بر روی دوازده ستون قرار گرفته بود. سطح داخلی سایبان را قطعات الماس و مروارید پوشانده بود. مرواریدهای زیادی نیز از حاشیه‌ی سایبان آویخته شده بود. بر روی سایبان یک مجسمه‌ی طلایی طاووس قرار داشت. پروبال‌های این طاووس را با یاقوت‌های کبود و دیگر سنگ‌های قیمتی تزیین کرده بودند. الماس بزرگ کوه نور در بالاترین نقطه‌ی تخت نصب شده بود. گرداگرد این الماس را یاقوت و زمرد پوشانده بود.<sup>(۵)</sup> در قسمت بالای دیوار تالار به خط خوش فارسی نوشته شده بود: «گر جنتی بر روی زمین است همین جاست، همین جاست.»

مراسم پذیرایی بدین منظور طراحی شده بود تا نشان داده شود که محمدشاه در مقام میزبان همچنان دارای شأن و منزلت سابق است. اما در عمل، وضع چنان بود که گویی پدری به میهمانی پسرش می‌رود. نادر تأیید کرد سلطنت هندوستان باز به جناب حضرت شاه تعلق دارد، آنچه شرط امداد و رسم و داد است به مقتضای ربط ترکمانی درباره‌ی دولت ابد مدت گورکانی به عمل خواهد آمد. محمدشاه به شکرانه‌ی این عاطفت که تاج‌بخشی را علاوه‌ی جان‌بخشی یافت مراسم تکریم و تسلیم به جای آورد، و در ازای این الطاف ملوکانه به نادر پیشنهاد کرد که تمام خزاین امپراتوری - اعم از طلاها، سنگ‌های قیمتی و تخت طاووس - را به عنوان پیشکش بپذیرد. این ثروت باشکوه در طول دو قرن حکومت فرمانروایی امپراتوران مغول گرد آمده بود. نادرشاه پیشکش را رد کرد، محمدشاه اصرار به قبول آن می‌کرد. نادر بار دیگر امتناع کرد، محمدشاه نیز همچنان اصرار می‌کرد. سرانجام نادر پیشکش‌های محمدشاه را پذیرفت. امپراتور مغلوب ناگزیر بود در این نمایش مسخره، دشمن را به قبول دارایی‌های بی‌نظیر و قیمتی‌اش مجبور کند.<sup>(۶)</sup>

حادثه‌ی مهم دیگری مراسم پذیرایی را تحت تأثیر قرار داد. پیش از حمله‌ی ایران به هند دسیسه‌های سعادت‌خان حاکم اوده و سایر بزرگان و اشراف دربار، از جمله نظام‌الملک (فرمانروای دکن) موجب تضعیف امپراتوری مغول شده بود. شتابزدگی سعادت‌خان در جنگ کرنال علت مستقیم شکست فاجعه‌آمیز سپاهیان

مغول و اسارت خود وی بود. او از همان ابتدای اسارت کوشش می‌کرد، با ارائه‌ی مشاوره، توجه و علاقه نادرشاه را جلب کند. وی آشکارا وفاداری‌اش را به محمدشاه ترک گفت. سعادت‌خان مأمور جمع‌آوری مالیات از اهالی دهلی گردید. او برای انجام مأموریتش در معیت نادر عازم شهر شد. پس از اقامت نادرشاه در قصر، سعادت‌خان درخواست کرد تا به‌طور خصوصی به حضور وی بار یابد. اما نادر ضمن بی‌اعتنایی به رفتارهای چاپلوسانه‌ی سعادت‌خان، به او پرخاش کرد که چرا تاکنون مالیات اهالی دهلی را جمع نکرده است. رفتار نادرشاه با سعادت‌خان او را سخت رنجاند. ظاهراً شرافت سعادت‌خان (که در نتیجه‌ی جنگ کرنال و توجه بیشتر نادر به رقیب اول که دار شده بود) به حدی لطمه دید که او در یأس و ناامیدی زهر خورد و درگذشت. نادرشاه در تالار شاه‌جهان سکنی گزید. محمدشاه نیز به حرمسرا نقل مکان کرد.<sup>(۸)</sup>

سربازان نادر به‌طور کامل بر دهلی مسلط شدند. در نماز جمعه‌ی دهلی خطبه‌ی به نام نادرشاه خواندند. به افتخار نادرشاه سکه ضرب گردید. بر روی این سکه به خط فارسی چنین نوشته شد: «هست سلطان بر سلاطین جهان، شاه شاهان نادر صاحب‌قران». اصطلاح صاحب‌قران بر تولد پادشاه به هنگام اجتماع دو ستاره در یک برج اشاره داشت. اما احتمالاً نادرشاه این اصطلاح را بدان خاطر ترجیح می‌داد که از القاب تیمور بود.<sup>(۹)</sup> نادر را در دهلی به همان لقب شاهنشاه، القاب سنتی امپراتوران مغول هند خطاب می‌کردند. نادرشاه به‌رغم نیت نهایی خود و نامشخص بودن موقعیت محمدشاه، از همان آغاز ورود به دهلی روشن ساخت که محمدشاه همچنان پادشاه هند باقی خواهد ماند.

اهالی دهلی علی‌رغم شکست در جنگ کرنال و ورود پیروزمندانه‌ی سپاه ایران به شهر، در آغاز ترسی از فاتحان به دل نداشتند. مردم کوچ و بازار، سربازان قزلباش را که اکثرشان از روستاها و کوهستان‌های ایران آمده بودند، مسخره می‌کردند.<sup>(۱۰)</sup> نادرشاه به نسق‌چیان سپاه [که در نقش دربانان ارتش ایفای نقش می‌کردند] دستور داد گوش و بینی سربازانی را که به مردم صدمه برسانند، ببرند و آنها را تا سرحد مرگ کتک بزنند.<sup>(۱۱)</sup> نادرشاه با اِعمال انضباط شدید همیشگی، درصدد جلوگیری از بروز بی‌نظمی در میان سربازانش برآمد. نادر می‌دانست که سه

و نیم قرن پیش از او، سربازان تیمور در شهر دهلی از کنترل خارج شدند و به مدت چند روز به غارت و کشتار و آتش افروزی در شهر دست زدند. سربازان ایرانی با اتکا به امنیت حاصل از نیروی جمعی شان در اوقات فراغت خود به صورت گروه‌های کوچک در شهر گشت و گذار می‌کردند.

در جنگ کرنال تنها بخش کوچکی از سپاه مغول تارومار شده بود. نادرشاه پس از جنگ، به نحوی زیرکانه با آلت دست قرار دادن محمدشاه و اشراف و بزرگ‌زادگان مغول، به کارگیری تهدید و اعمال مستقیم زور، توانسته بود موقعیت مسلط خود را حفظ کند. باقی‌مانده‌ی سپاه مغول پراکنده شده بودند. فرماندهان سپاه مغول در جهت خواسته‌های نادر به کار گرفته شدند. اشتراک مغولان و فاتحان در فرهنگ ترک-ایرانی، کار نادرشاه را آسان می‌کرد. سلسله‌ی مغول هند خاستگاه ترکی یا ترکی-مغولی داشتند و پشت در پشت از نسل تیمور بودند. آنان به مدت دو قرن از فرهنگ فرهیخته‌ی دربار ایران بهره برده بودند. نادر به منظور تأکید بر این اشتراک نژادی اصرار داشت که با محمدشاه به زبان ترکی که زبان مردم آسیای مرکزی بود، گفت و گو کند.

اختلاف میان جناح‌های مختلف دربار مغول، دولت مغولان را تضعیف کرده بود. این ضعف، کار نادرشاه را آسان می‌ساخت. بسیاری از بزرگان دربار مغول ماجراجویانی بودند که از سرزمین‌های شمالی به هند آمده بودند. این هم عامل دیگری بود که وفاداری آنان را به سلسله‌ی مغول محدود می‌کرد.<sup>(۱۲)</sup> خاندان نظام‌الملک از سمرقند و سعادت‌خان نیز از خراسان، ایالتی در شمال شرق ایران آمده بودند. درباریان مغول در قیاس با عمل‌گرایی و سخت‌دلی اطرافیان نادر متظاهر، سهل‌گیر و اغماضگر بودند. تفاوت میان این دو دربار در روزهای اقامت ایرانیان در دهلی، بیشتر نمایان بود. اشراف مغول احساسات ظریف و اشراف‌منشانه از خود بروز می‌دادند. نادر رفتارهایی از این دست را تحقیر می‌کرد. او از اشراف‌منشی درباریان مغول منزجر بود. روزی نادر از وزیر دربار مغول پرسید که چند زن در حرمسرایش دارد. وزیر پاسخ داد که ۸۵۰ زن. نادرشاه به طعنه گفت که ۱۵۰ کنیز را به جمع حرمسرای وزیر می‌افزاید و او را به مقام مین‌باشی [فرمانده هزار نفر] ملقب می‌کند.<sup>(۱۳)</sup>

با وجود این، اشتراک در فرهنگ ایرانی-ترکی باعث می‌شد که بزرگان دربار مغول بیش از اتباع هندی خود، با ایرانیان مهاجم احساس راحتی و همدلی کنند. این اشتراک فرهنگی علت صمیمیت غریب و متزلزل میان بزرگان دربار مغول و ایرانی‌ها را در حوادثی که به شرح آن خواهیم پرداخت، نشان می‌دهد. چنین اشتراکی کار نادرشاه را در مطیع و منقاد ساختن درباریان مغول تسهیل می‌کرد. نادرشاه علی‌رغم بی‌رحمی‌اش، پیش از توسل به زور سعی می‌کرد از طریق حيله و ترغیب بر مقاومت‌ها فایق آید. وی با خاطری آسوده در قصر شاه‌جهان اقامت گزیده بود. او در اینجا از امنیت خود خاطر جمع بود.

برخلاف قصر شاه‌جهان، برقراری آرامش در شهر دهلی چنان آسان به نظر نمی‌رسید. در بعدازظهر ۲۱ مارس [نوروز] خبری در شهر پخش شد مبنی بر اینکه تمامی اهالی شهر باید مبلغی هنگفت خراج بپردازند. بسیاری از سربازان کشته شده در جنگ کرنال، از اهالی دهلی بودند. بازماندگان سپاه منهزم مغول در دهلی پناه جسته بودند. اکثر اهالی در وحشت و انفعال به سر می‌بردند. لیکن شماری نیز خشمناک بودند و احساس می‌کردند که سران مملکت به آنان خیانت ورزیده‌اند. ناراضیان که در قالب دسته‌ها و گروه‌ها گرد هم آمده بودند، یا مورد بهره‌گیری بزرگان و افراد شتابزده‌ای قرار گرفتند که فکر می‌کردند اغتشاش و بی‌ثباتی تقدیر و سرنوشت آنها را تغییر خواهد داد، یا صرفاً در صدد انتقام‌گیری بودند.<sup>(۱۴)</sup>

نوروز، عید ایرانی در ۲۱ مارس فرارسیده بود. نادرشاه به رسم معمول، جشن نوروز را برپا ساخت و در این جشن به فرماندهان سپاهش خلعت بخشید. نادر ورود خود را به شهر، در این روز ترتیب داد تا بتواند جشن عید نوروز را در داخل شهر برگزار کند. اما در عصر روز عید نوروز، شایعه‌ی کشته شدن نادرشاه به دست یکی از کنیزان محمدشاه، یا مسمومیت نادر با زهر یا زندانی شدنش به دست محمدشاه در شهر پخش شد.<sup>(۱۵)</sup> در انبارهای غله‌ی محله‌ی پاهارگنج اغتشاش و ناآرامی آغاز شده بود. شماری از سربازان ایرانی برای پایین آوردن قیمت غله به این محله اعزام شدند. بازرگانان غله که از تعیین قیمت پایین برای غله ناراضی بودند، به هنگام عصر، عده‌ای را دور خود جمع کردند. جمعیت خشمگین، سربازان اعزام شده به انبارهای غله را کشتند و سپس به محله‌های دیگر شهر سرازیر شدند.

هرجا که ایرانی می دیدند به او حمله می بردند. سربازان ایرانی که به صورت انفرادی یا دونفری در خیابان ها و بازارها به گردش می پرداختند، بی خبر از همه جا ناگهان مورد هجوم هندی ها قرار گرفتند و کشته شدند.<sup>(۱۶)</sup>

در قصر، پیش خدمت ها از اینکه نادر را بیدار و خبر شورش را به او اعلام کنند، واهمه داشتند. سرانجام آنان قضیه را به او اعلام کردند. لیکن نادر این خبر را باور نکرد. و گفت که «مردم اردو بازاری ما از شرارت نفس خود، این قسم تهمت جرائم به هندیان می کنند تا جمعی را به کشتن داده، اموال ایشان را غارت نمایند.»<sup>(۱۷)</sup> وی یکی از یساولان دربار را برای کشف حقیقت فرستاد. دومی را هم به دنبال او روانه ساخت. لیکن هردوی این یساولان به دست جمعیتی که در چند متری دروازه ی قصر گرد آمده بودند، به قتل رسیدند. نادر شاه پس از این ماجرا، هزار سرباز را برای سرکوب غایله اعزام کرد، اما به آنها دستور داد از شلیک به کسانی که در شورش شرکت ندارند، خودداری کنند. سربازان نادر به فرمان وی عمل کردند. با وجود این شورشیان بدون هیچ ترس و واهمه ای سربازان ایرانی را آماج گلوله های تفنگ و تیرهای کمان خود ساختند.<sup>(۱۸)</sup>

به زودی معلوم شد که هزار سرباز کافی نیست و شورش با چنین اقدامات ناقصی فرو نخواهد نشست. در تمام طول شب هندی ها با تفنگ و سایر سلاح ها به سوی سربازان ایرانی شلیک و سنگ پرانی می کردند. عده ای از ایرانی ها، در داخل قصر و عده ای دیگر در ساختمان های غیرقابل دفاع گیر افتاده بودند. در سحرگاه روز ۲۲ مارس نادر شاه سوار بر اسب خود از قصر به سوی مسجد روشن الدوله حرکت کرد.\* هنگام ورود نادر شاه و همراهانش به مسجد، عده ای از مردم دهلی از روی ایوان خانه ها و پنجره ها به سوی مسجد سنگ پرتاب کردند. در این هنگام گلوله ای شلیک شد که در نتیجه ی آن یکی از فرماندهان نادر شاه کشته شد.<sup>(۱۹)</sup> نادر تا این هنگام از خود بردباری نشان می داد، اما این حادثه احتمالاً خشم او را با یأس عجین ساخت. نادر شاه به پشت بام مسجد رفت و از روی مناره های طلایی مسجد به خانه ها، دکان ها و بام خانه های محله ی چاندنی چوک نگریست. او دستور داد که در هر جایی که سربازی از سپاه وی کشته شده، نباید احدی زنده بماند. سپس

\* اکنون این مسجد را سونهری یا مسجد سرخ می خوانند.

شمشیرش را به علامت آغاز کشتار و قتل عام بالا برد. انجام این وظیفه‌ی مهیب بر عهده‌ی سه هزار سرباز قرار گرفت. نادرشاه با شمشیر آخته «به حالت اندوهگین در سکوت و تفکری عمیق فرو رفته بود و کسی جرئت شکستن این سکوت را به دل راه نمی‌داد».<sup>(۲۰)</sup> او تمام کوشش خود را برای جلوگیری از قتل عامی که قهرمانش تیمور در دهلی مرتکب شده بود، به کار برد. لیکن جریان امور از اراده‌ی او خارج شده بود. درحالی‌که او چشمانش را بر بام خانه‌های شهر دوخته بود، دود و صدای جیغ و داد از هر گوشه برمی‌خاست.<sup>(۲۱)</sup>

کشتار در ساعت نه شب آغاز شد. سربازان ایرانی به خانه‌ها و دکان‌ها هجوم بردند و هر آن‌کس را که می‌دیدند از دم شمشیرهایشان می‌گذراندند. در بعضی از نقاط شهر مقاومت‌هایی صورت می‌گرفت. اما در اغلب محلات، مردم بی‌آنکه مقاومتی کرده باشند به قتل می‌رسیدند. در محله‌ی پاهارا گنج مردان مظنون به ایجاد آشوب را دستگیر و در ساحل رود جمنا سر از تن‌شان جدا می‌کردند. اما دسته‌های بازاریان جوان و کسان دیگری که محرک شورش بودند، جملگی پنهان شدند. لذا اشراف جزء، مستخدمان خانه‌ها، پیشه‌وران و رؤسای محترم خانواده‌ها در معرض آتش انتقام ایرانی‌ها قرار گرفتند. سربازان به هر خانه‌ای که وارد می‌شدند، آن را پس از غارت آتش می‌زدند. بعضی از مردم (به‌ویژه زنان و کودکان) درون خانه‌ها در آتش سوختند. زیرا نمی‌خواستند به خیابان‌ها بروند. ترس از تجاوز و هتک حرمت بعضی را دچار یأس و استیصال کرد. مردان پیش از خودکشی، زنان و فرزندان‌شان را می‌کشتند. بعضی از زنان نیز به امید نجات از دست سربازان ایرانی خود را به درون چاه‌ها می‌انداختند.<sup>(۲۲)</sup>

سید نیازخان و شاه‌نوازخان دو اعیان‌زاده‌ی هندی ظاهراً نقش ویژه‌ای در پخش شایعه و تحریک شورشیان داشتند؛ شورشی که به قتل عام اهالی شهر انجامید. نیازخان به سوی عده‌ای از سربازان ایرانی که به منظور حفاظت از خانه‌ی وی اعزام شده بودند، شلیک کرد و آنان را درحالی‌که هنوز زنده بودند، در آتش سوزاند. این دو اعیان‌زاده سپس به فیل‌خانه که محل نگهداری فیل‌های غنیمتی نادرشاه بود حمله بردند و پس از کشتن فیلبانان، فیل‌ها را به قلعه‌ای در بیرون شهر بردند. اما این دو به همراه چندصد تن از همراهانشان پس از اندکی مقاومت در قلعه، به دست سربازان ایرانی اسیر و به نزد نادر آورده شدند. همه‌ی این افراد را پیش چشم نادر سر بریدند.<sup>(۲۳)</sup>

نادرشاه نسبت به زنان اسیر، شفقت بیشتری نشان داد. سربازان چندین هزار اسیر را به حضور نادر آوردند. بسیاری از این اسیران زن بودند که به اغلب شان تجاوز شده بود. نادر فرمان داد که زنان را به خانه‌هایشان بازگردانند. «و آن بیچارگان در نهایت بیچارگی و پریشانی بازگشتند.»<sup>(۲۴)</sup>

قتل عام تا صبح ادامه داشت. هزاران خانه و دکان به آتش کشیده شد. افراد درون خانه‌ها و دکان‌ها زنده یا مرده می‌سوختند. لباس‌ها، جواهرات و اشیایی که سربازان ایرانی به غنیمت ربوده بودند، در شمار نمی‌آمد.<sup>(۲۵)</sup> تخریب و ویرانی بیش از هر جای دیگری، گریبانگیر صرافان و راسته‌ی زرگران شد. قتل و غارت تا ظهر ادامه داشت. در خیابان‌ها، اجساد بر روی هم انباشته شده بود. از درون جوی‌ها خون جاری بود. سرانجام محمدشاه، نظام‌الملک را<sup>(۲۶)</sup> برای درخواست توقف قتل عام، نزد نادرشاه فرستاد. بنا به گفته‌ی یکی از نوکران نظام‌الملک، نادر در این هنگام مشغول خوردن شیرینی بود. نظام‌الملک گویا پیشنهاد کرد که در مقابل توقف قتل عام، نادر جان او را بستاند. و به نادر گفت که از خدا بترس. چرا که خداوند به عقوبت قتل عام بی‌گناهان قصر را بر سر تو آوار می‌کند.\* در ساعت سه بعد از ظهر پس از شش ساعت، نادر فرمان توقف قتل عام را صادر کرد. فرمان نادر توسط کوتوال و گروهی از نسقچیان قشون ایران در خیابان‌های شهر اعلام شد.<sup>(۲۷)</sup> حتی مورخان معاصر هند از انضباط قشون ایران که موجب جلوگیری از قتل و غارت بیشتر شد، آشکارا اظهار تعجب کرده‌اند:

سپاه قزلباش نظر بر کمال ضبط و نسق و خوف والی خود به محض استماع ندای امان، دست از قتل و غارت و تاراج کشیده و این امر از عجایب و غرایب عالم است که سپاه خونخوارِ جباری که بر مردم مال‌دار عیال‌بار مسلط شده باشند، به یک ندای امتناع ممتنع گردند و دست از قتل و غارت بازکشند.<sup>(۲۸)</sup>

در تخمین شمار کشتگان اختلافات فراوانی وجود دارد. لیکن نادرشاه با مستثنا

\* لاکهارت در مورد این سخنان اظهار تردید می‌کند و می‌گوید، احتمالاً سخنان واقعی نظام‌الملک بسی احتیاطاً‌آمیزتر از این حرف‌ها بوده است. این مطالب ساخته و پرداخته گزارشگران است. (Lochhart 1926, p. 238 cf also Pere Saignes, p. 255)

کردن برخی از محلات شهر از قتل عام و صدور فرمان توقف قتل عام پس از شش ساعت و با به کارگیری بخش کوچکی از سپاه در سرکوب شورش، دامنه‌ی کشتار را محدود ساخت. تخمین کوتوال دهلی در آن دوره مبنی بر کشته شدن ۳۰-۲۰ هزار نفر گویا به حقیقت نزدیک‌تر باشد.<sup>(۲۹)</sup> شمار تلفات سربازان ایرانی در آشوب‌های اولیه نامشخص است. لیکن گمان می‌رود که شمار کشتگان ایرانی فقط چندصد نفر بوده است.<sup>(۳۰)</sup> اجساد کشتگان به عمد، چند روزی در محل قتل‌شان باقی گذاشته شد: «خیابان‌ها مدتی طولانی مملو از اجساد بود و به باغی می‌مانست که گل‌ها و برگ‌های مرده و خشکیده، بر روی معاشرش فرو ریخته باشد.»<sup>(۳۱)</sup> اقدامات وحشیانه‌ی نادر موفقیت‌آمیز از آب درآمد. از اهالی دهلی شورش دیگری به وقوع نپیوست. پس از آنکه بوی تعفن اجساد غیرقابل تحمل گردید، آنها را به شیوه‌های مختلف از میان برداشتند. برخی را به رود انداختند. برخی دیگر را به وسیله‌ی هیزم‌هایی که از خانه‌های ویران فراهم آمده بود، سوزاندند.<sup>(۳۲)</sup>

یکی از انگیزه‌های نادرشاه در توقف کشتار و سپس محدود ساختن آن، این بود که می‌خواست بهترین قسمت از ثروت شهر را نصیب خود سازد و از غارت و تباہی آن به دست سربازانش جلوگیری کند. او اینک کار اصلی خود را که جمع‌آوری خراج و مالیات از اهالی دهلی بود آغاز کرد. نگهبانانی بر دروازه‌های شهر گمارده شدند. هیچ‌کس حق خروج از شهر را نداشت. اما ورود به شهر آزاد بود. به محض پایان قتل عام، اموال و دارایی‌های اعیان کشته شده در جنگ کرنال ضبط گردید. عده‌ای سرباز نیز به شهرهای اطراف و اکناف فرستاده شدند تا ثروت اعیان و اشراف خارج از پایتخت را جمع‌آوری کنند. فهرست اعیانی که زنده مانده بودند، مشخص و بر فرد فرد آنها خراج بسته شد. چون در این زمان دولتمردان حاکمان مستقلی بودند که به خاطر مقامشان در دربار، مناطق وسیعی را به سان املاک شخصی خود تحت فرمانروایی داشتند، خراجی که بر آنها بسته شد بسیار هنگفت بود. نظام‌الملک ادعا می‌کرد فرزندش که به نیابت از او بر قلمروش حکومت می‌کند و ثروتش را در اختیار دارد؛ از اطاعت او سرپیچی می‌کند. نظام‌الملک با این ترفند توانست از زیر بار مالیات سنگین شانه خالی کند.<sup>(۳۳)</sup> اما با دیگران به خشونت رفتار شد. مأموران مالیاتی زمان ما بدون شک به کارگیری چنین شیوه‌ای را آرزو می‌کنند. وزیر محمدشاه را

که تلاش داشت از پرداخت مبلغ هنگفتی که از او طلب می شد خودداری کند، به دستور نادرشاه لباس از تنش درآوردند و در معرض آفتاب قرار دادند. این تنبیه گذشته از تحقیرآمیز بودنش از لحاظ بهداشتی نیز در آن کشور خطرناک بود. در نهایت یک کرور\* روپیه، مقدار زیادی جواهرآلات و چند زنجیر فیل از وی به زور ستاندند.<sup>(۳۴)</sup>

هنگامی که به نماینده‌ی حاکم بنگال اطلاع داده شد که خراج آن ایالت هفت کرور روپیه تعیین شده است، به طعنه گفت مبلغ چنان زیاد است که باید یک کاروان ارباب برای حمل آن از بنگال به دهلی به راه انداخت. نادر دستور داد او را به خاطر این سخنان طعنه‌آمیز سخت کتک بزنند. نماینده‌ی ایالت بنگال به خاطر این رفتار چنان رنجیده‌خاطر گشت که خود و خانواده‌اش را با زهر هلاک کرد.<sup>(۳۵)</sup>

نادرشاه به اتکای چنین مبلغی هنگفت و مبالغی که امید داشت جمع کند در ۲۷ مارس فرمانی صادر کرد که براساس آن مردم ایران به پاس سختی‌ها و مرارت‌هایی که متحمل شده بودند، به مدت سه سال از پرداخت مالیات معاف شدند. او همچنین علاوه بر حقوق معوقه‌ی سربازان، حقوق یک سال را نیز پیشاپیش پرداخت. افزون بر این مبلغی را به ارزش شش ماه حقوق، به صورت پیشکش به سربازان بخشید.<sup>(۳۶)</sup>

سرانجام برای اهالی عادی دهلی، کلاً مبلغ ۲ کرور روپیه خراج تعیین گردید. بعضی از اعیان و درباریان مغول مأمور جمع‌آوری این مبلغ شدند. بدین منظور شهر به پنج قسمت تقسیم گردید. و یک دسته‌ی هزارنفری از سربازان سواره نظام ایرانی به هریک از این قسمت‌های شهر اعزام شدند تا در صورت لزوم از آنها استفاده شود. اخاذی و زورستانی از اهالی، آنان را دچار فقر و فلاکت ساخت. بسیاری از مردم پایتخت در صدد جستجوی راه‌های فرار از شهر بودند.<sup>(۳۸)</sup>

اموالی که نادرشاه از دهلی گرد آورد، شامل «پیشکش‌ها» و خراج (جواهرات و پول نقد) اعطایی محمدشاه و اعیان و اشراف، پول‌های جمع‌آوری شده از اهالی،

\* کرور هندی برابر است با ۱۰۰ لک یا ۱۰ میلیون روپیه معادل ۱/۲۵ میلیون لیره‌ی استرلینگ در آن عصر. لذا ۷ کرور حدوداً معادل ۸/۷۵ میلیون لیره‌ی استرلینگ بوده است. یک کرور ایران معادل ۵۰۰,۰۰۰ است. منظور من در اینجا کرور هندی است.

پول و جواهرات خزاین امپراتوری و اشیا و جواهرات قیمتی (اثاثیه، پارچه‌ها، توپ‌ها و سایر سلاح‌ها) بسی هنگفت بود.

شماری از منابع موثق آن روزگار، ارزش غنایم و غرامت‌های ستانده شده را ۸۷/۵ میلیون لیره‌ی استرلینگ معادل ۹۰ میلیارد لیره‌ی استرلینگ کنونی [۱۳۵ هزار میلیارد تومان] برآورد می‌کنند. برخی نیز برآنند که سربازان نادرشاه نیز اموالی به ارزش ۱۰ میلیون لیره استرلینگ با خود به ایران بردند.<sup>(۳۹)</sup> جواهرات مرصع، تراشیده یا ناتراشیده بخش عمده‌ای از این اشیا و اموال را شامل می‌شد (در حدود ۳۴ کرور). با توجه به مشکل قیمت‌گذاری جواهرات و سنگ‌های قیمتی، بحث بر سر ارزش و بهای این غنایم بیهوده می‌نماید. هنگام تعیین ارزش چنین مجموعه‌ای از اشیای گرانبها، معیارهای ارزش‌گذاری، خود، دچار نقصان و نوسان می‌شوند. تخت طاووس و قطعه‌ی الماس کوه نور برجسته‌ترین اشیای خزاین مزبور بودند. تخت طاووس در سال‌های بعد شکست. الماس کوه نور نیز از ایران خارج گردید. پاره‌ای از جواهرات دیگر نیز پس از مرگ نادر به دست این و آن افتاد و از میان رفت. لیکن عمده جواهرات سلطنتی که اکنون در تهران به معرض نمایش گذاشته می‌شود، از جمله غنایمی است که نادرشاه از هند آورد. دریای نور نیز که از جمله غنایم هند بود، احتمالاً بزرگ‌ترین قطعه الماس صورتی‌رنگ جهان باشد.\* در قرن نوزدهم شاهان ایران، خود را با جابه‌جایی و تزئین جواهرات، شمشیرها، خنجرها، سپرها و تخت‌های مرصع، جام‌ها و ظروف سرگرم می‌ساختند. با وجود این، بیشتر قطعات بزرگ زمرد، الماس، مروارید و یاقوت تا به امروز صیقل و تراش نیافته‌اند. دهلی به ویرانه‌ای تبدیل گردید. علاوه بر کشتار و غارت و آتش‌افروزی، اقتصاد آن شهر نیز از رونق افتاد. تجارت متوقف شد. قیمت مواد غذایی به شدت افزایش یافت. قیمت اشیا به‌ویژه اشیای تجملی به شدت سقوط کرد. تهیه‌ی پول برای پرداخت خراج مشکل و گاهی غیرممکن گشت. بسیاری از خانواده‌ها که علاوه بر پول هست و نیست‌شان را از کف داده بودند، دست به خودکشی زدند.<sup>(۴۰)</sup>

هنگامی که عملیات جمع‌آوری خراج هنوز در جریان بود، نادرشاه یکی از برادرزادگان محمدشاه را که از نبرگان اورنگ‌زیب بود، به ازدواج پسرش

\* وزن آن حدوداً ۱۷۵-۱۹۵ قیراط است.

نصرالله میرزا درآورد. محمدشاه به رسم پیشکش یک دست خلعت، گردن آویزی از مروارید، یک قطعه جقه، شمشیری مرصع به مروارید و یک زنجیر فیل با زین و یراقی از طلا به داماد هدیه داد. علاوه بر این، نادرشاه و محمدشاه هرکدام پول و جواهرات هنگفتی به عروس و داماد هدیه دادند. در دوسوی رود جمنا مراسم آتش بازی برگزار گردید<sup>(۴۱)</sup> بنا به روال مرسوم، درباریان ناگزیر بودند نسب داماد را تا هفت پشت از او پرسند. نادر هنگامی که موضوع را شنید به فرزندش چنین گفت:

به آنها بگو که من فرزند نادرشاه پسر شمشیر، نوه شمشیر و نتیجه شمشیر هستم. به جای هفت پشت تا هفتاد پشت را برای آنها بشمار.<sup>(۴۲)</sup>

در شب عروسی که از قضا مصادف با آغاز ماه محرم بود، شماری از سربازان قزلباش برخلاف فرمان ضدشیعی ممنوعیت برگزاری مراسم سوگواری امام حسین، به عزاداری پرداختند. افزون بر نافرمانی سربازان، بی احترامی به مراسم عروسی فرزندش، نادرشاه را خشمناک ساخت. نادرشاه این رویداد را بهانه‌ای برقراری انضباط شدید در قشون قرار داد. سربازان خاطی، به دستور نادرشاه در کنار یکی از دروازه‌های شهر اعدام شدند. اجساد آنها برای عبرت دیگران به مدت یک ماه در معرض نمایش قرار داده شد.<sup>(۴۳)</sup>

پس از پایان جمع‌آوری خراج و مراسم عروسی، نادرشاه اینک می‌توانست خاطری آسوده داشته باشد. او اینک فرمانروای بلامنازع دهلی و ثروتش بود. شهرت و آوازه‌ی او بلارقیب بود. هیچ‌یک از پادشاهان ایران طی هزارسال چنین موفقیتی به دست نیاورده بودند. او اینک می‌بایست به نحوه‌ی اداره‌ی قلمرو امپراتوری مغول در آینده یا عقب‌نشینی فکر می‌کرد. هیچ نشانه‌ای دال بر تردید نادر در غارت دهلی و سپس ترک آن وجود ندارد. چنانچه نادرشاه قصد انضمام قلمرو امپراتور هند را داشت، دهلی پیش از غارت، برای وی جاذبه‌ی بیشتری داشت.<sup>(۴۴)</sup> محمدشاه احتمالاً نگران همین مسئله بود. دهلی از موطن نادرشاه در خراسان فاصله‌ی زیادی داشت. قتل عام نوروز نیز آغازی مبارک برای حکمرانی ایرانیان نبود. عمر چندانی از پادشاهی نادر سپری نشده بود. نادر تنها سه سال بود که پادشاه رسمی ایران به شمار می‌آمد. شورش‌های زیادی برضد حکمرانی وی برپا

شده بود. شورش‌های دیگری نیز در شرف شکل‌گیری بود. وی به خوبی می‌دانست که به‌رغم شهرت و آوازه‌ی نظامی‌اش بسیاری از ایرانیان سلطنتش را نامشروع می‌دانند. و در دل بازگشت سلسله‌ی صفویه را آرزو می‌کنند. نادر نمی‌توانست زمانی طولانی را که برای الحاق قلمرو امپراتور مغول لازم بود، دور از ایران بماند. اما قراردادی که نادرشاه پیش از ترک هندوستان به محمدشاه تحمیل کرد راه را برای دخالت‌های بعدی وی فراهم ساخت.

قرارداد مزبور ضمن مراسم بارعام در دوازدهم ماه مه که محمدشاه و درباریان مغول اعظم در آن شرکت بسته بودند، رسماً اعلام گردید. نادرشاه شمشیرهای مرصع و چندین شیء قیمتی دیگر به‌رسم هدیه به محمدشاه اعطا کرد. از میان این هدایا مهم‌ترین شیء، جقه‌ای بود که نادرشاه به نشانه‌ی بازگرداندن پادشاهی محمدشاه، به دستار وی نصب کرد. محمدشاه از این گشاده‌دستی نادرشاه که باعث شده بود وی «دوباره به‌عنوان یکی از پادشاهان جهان در مقامش ابقا گردد» اظهار قدردانی نمود و در ازای این الطاف از نادر درخواست کرد تمام سرزمین‌های قلمرو امپراتوری مغول در غرب رود سند؛ از تبت و کشمیر تا دریا را به‌رسم هدیه قبول کند.<sup>(۴۵)</sup> البته این معامله‌ای بود که پیشاپیش طراحی شده بود و بخش دیگری از یک نمایش مسخره‌ی سیاسی به‌شمار می‌آمد. همانند مراسم ورود نادرشاه به دهلی این بار نیز به محمدشاه اجبار شد که تظاهر به اعطای هدایا کند. اشاره به اشتراک نژاد ترکمنی دو پادشاه در قرارداد، این گمان را در ما به وجود می‌آورد که مواد مربوط به واگذاری اراضی، به‌طور مستقیم از طرف نادر دیکته شده است. اشاره به خاندان گورکانی دلالت بر بزرگداشت خاطره‌ی دو فاتح آسیا چنگیز و تیمور داشت.\* در سند مزبور محمدشاه در مورد نادر چنین می‌گوید:

«به علو همت و فرط محبت و به ملاحظه‌ی بزرگی خانواده‌ی گورکانی و افتخار شجره‌ی طرخان تفقد فرموده تخت و تاج هندوستان را به ما واگذار کردند.»<sup>(۴۶)</sup>

\* گورکان لقب تیمور و به معنی داماد است. تیمور با یکی از اعقاب بلافضل چنگیز ازدواج کرده بود و خود را داماد چنگیز می‌نامید تا از احترامی که قبیله‌های آسیای مرکزی برای چنگیز قائل بودند، بهره‌برداری کند. سلسله‌ی مغول (گورکانی) هند به‌نوبه‌ی خود از طریق بابر از اعقاب تیمور بودند. بابر بنیان‌گذار این سلسله در سده‌ی دهم، شمال هند را تسخیر کرد.

نادرشاه به عنوان حُسن ختام اقداماتش، محمدشاه را درباب چگونگی اداره کشورش نصیحت کرد. او به محمدشاه گفت که تمامی زمین‌های تحت اقطاع اعیان و بزرگان دربار مغول را مصادره کند و به جای آن حقوق‌شان را به صورت نقد از خزانه بپردازد. این نصایح از اندیشه‌ی نظامی نادرشاه نشأت می‌گرفت. او همچنین نصیحت کرد که محمدشاه یک ارتش ۶۰,۰۰۰ نفری با حقوق ثابت ایجاد کند و از نام افسران و احوال خانواده هرکدام از آنها، از مراتب بالا تا دون پایه‌ترین‌شان اطلاع حاصل کند. در مواقع مقتضی فرماندهان را با عده‌ای کافی از سربازان به مأموریت اعزام دارد. اما به محض انجام مأموریت فوراً فرمانده مزبور را احضار کند. هیچ‌یک از فرماندهان نباید در یک مأموریت مدتی طولانی بر سرکار بمانند. (۴۷)

نادرشاه به محمدشاه گوشزد کرد که به نظام‌الملک اعتماد نکند. همچنین گفت چنانچه هرکدام از بزرگان شورش کنند، او سپاهی به هند خواهد فرستاد و در صورت لزوم خود در رأس سپاهش برخواهد گشت «هرگز گمان مکن که من از تو دورم» شاهزاده اراکلی فرمانده گرجی، که همراه نادرشاه به هند رفته بود، گزارش می‌کند که نادرشاه به بزرگان و اعیان هند به طور اکید هشدار داد که به محمدشاه وفادار باشند. زیرا در غیر این صورت به هند بازخواهد گشت و همه را از دم تیغ خواهد گذراند. (۴۸)

قرارداد لحنی پدرسالارانه داشت. محمدشاه به سان دست‌نشانده‌ی نادر، در مقامش ابقا و امکان مداخله‌ی بیشتر نادر در هند فراهم گردید. مورخی می‌نویسد؛ نادر بلافاصله پس از نصایح مزبور در حضور چند تن از اطرافیان معتمد خود به طعنه گفت که محمدشاه لیاقت فرمانروایی ندارد. پرسش اینجاست که در این صورت چرا نادر او را در سلطنتش ابقا کرد؟ دلیل ابقای چنین پادشاه ناتوانی (به‌ویژه با وجود وزیر قدرتمندی چون نظام‌الملک) تضعیف هرچه بیشتر امپراتوری مغول و فراهم ساختن امکان دخالت دوباره در صورت لزوم بود. چنانچه اوضاع بروفق مراد نادرشاه می‌بود و او پس از ترک هند سلطنت طولانی می‌داشت، احتمالاً بار دیگر به هند باز می‌گشت و سرزمینی را که در ۱۷۳۹ غارت کرده بود، ضمیمه‌ی قلمرو خود می‌کرد. (۴۹)

نادرشاه پیش از ترک هند شماری از صنعتگران ماهر (به‌ویژه بنّایان، معماران،

قالی بافان و سنگ تراشان) را گرد آورد تا به دست آنان طرح‌های ساختمانی را که قرار بود در قندهار (نادرآباد)، کلات و جاهای دیگر ساخته شود، به مرحله‌ی اجرا درآورد. وی مبالغی گزاف برای هزینه‌ی سفر صنعتگران مزبور پرداخت و آنها را ملزم ساخت که به مدت ۳ سال، در محل‌های تعیین شده در خدمت او باشند. آنان پس از انقضای این مدت در ماندن یا بازگشت به هند مختار بودند. لیکن بسیاری از آنها پیش از رسیدن قشون ایران به لاهور گریختند.

از جمله افراد مؤثری که نادر در دهلی یافت و او را همراه خود آورد، علوی‌خان حکیم‌باشی دربار هند بود. نادر علوی‌خان را جهت مداوای بیماری آب‌آوردگی که علائم آن پیش از حمله به هند در بدنش ظهور کرده بود، با خود به ایران آورد. (عارضه‌ای که مایعات را در بافت‌های بدن نگه می‌دارد). مقدر بود که علوی‌خان بعدها به یکی از اشخاص مهم دربار نادر تبدیل گردد و گاه آلام جسمی و روحی او را که باقی عمرش را تباه ساخت، تسکین دهد. آلامی که گویا عامل اصلی رفتارهای بی‌رحمانه‌ی او بود.<sup>(۵۰)</sup>

نادرشاه دستور اکید داد که هیچ‌کس نباید زنی هندی را از دهلی خارج کند. مگر آنکه زنان هندی به اراده‌ی خود همراه آنان خارج شوند. او تا آنجا پیش رفت که برای نمایش نفاذ اوامرش، لطفی را که پس از قتل عام دهلی در حق زنان کرده بود، بار دیگر تکرار کرد. هنگامی که قشون ایران پس از ترک دهلی در باغ شالیمار توقف کرد، نادر فرمان داد همه‌ی اسرا خواه زن و خواه مرد بی‌درنگ باید آزاد و به دهلی بازگردانده شوند و اعلام کرد که هرکس از این فرمان سرپیچی نماید، جان و مالش برباد خواهد رفت. اغلب اسیران را زنان تشکیل می‌دادند. فقط زنانی که به صورت قانونی به ازدواج سربازان درآمده بودند، یا کنیزانی که بر اساس اسناد مکتوب خریداری شده بودند، در صورت تمایل می‌توانستند قشون را همراهی کنند. تقریباً تمام زنان از شالیمار به دهلی بازگشتند. حتی زنانی که به شیوه‌های مسالمت‌آمیز از سوی شوهرانشان اقناع شده بودند، چند روز بعد به دستور نادر به دهلی بازگردانده شدند.<sup>(۵۱)</sup>

در این مورد، بیش از احساسات لطیف انسانی، انگیزه‌های دیگر نادر به ذهن متبادر می‌شود. به عنوان مثال، اینکه نادر نمی‌خواست این همراهان، دست‌وپاگیر

حرکت سپاهش شوند؛ یا اینکه وی نمی‌خواست همراهان مذکور واسطه‌ی مبادله‌ی اطلاعات [نظامی] میان ایران و هند باشند.<sup>(۵۲)</sup> با وجود این، شمار زیادی زن و افراد غیرنظامی اردوی نادرشاه را همراهی می‌کردند. شواهدی که نشان دهد نادر در جای دیگر به عنوان بخشی از سیاست نظامی خود شمار این همراهان را محدود کند، در دست نیست. زنان هندی نیز استثنایی بر این قاعده نبودند. مجاری مبادله‌ی اطلاعات مشابه دیگری نیز وجود داشت. مگر نه این است که نادر شمار چشمگیری از پیشه‌وران را همراه خود به ایران می‌آورد. احتمالاً نادر نمی‌خواست این زنان با اطلاعاتی که از آداب و رسوم دربار مغول داشتند، طبع سرداران و درباریان را ملایم سازند. رفتار نادر در دهلی بی‌رحمانه بود؛ لیکن در قیاس با وحشیگری‌اش در دهلی، رفتارش با زنان حاکی از مقداری شفقت بود. شواهد دیگر حاکی از مواردی است که وی به زنانی که در چنگ سربازانش گرفتار شده بودند، شفقت نشان داده است. برخی از مورخان معاصر نادر، این نوع عطوفت او را از ویژگی‌های اخلاقی‌اش برشمرده‌اند. اما شاید شفقت او در حق زنان به خاطر ناراحتی درونی از نتایج اقدامات خشونت‌آمیزش بوده است.<sup>(۵۳)</sup>

در گزارش یکی از مورخان معاصر آمده است، پس از آنکه مسائل ارضی و مسئله‌ی جمع‌آوری اموال حل و فصل گردید، فرماندهان سپاه ایران محفل بزم و نشاط تشکیل دادند و جهت تفریح، کسانی را به دنبال رقاصان فرستادند. نوروبای آوازخوان مشهور بیت زیر را در حضور نادرشاه و سردارانش خواند:

دلربایانه دگر بر سر ناز آمده‌ای

از دل ما چه به جا مانده که باز آمده‌ای

می‌بده می‌بستان دست بزن پای بکوب

به خرابات نه از بهر نماز آمده‌ای

این اشعار و زیبایی نوروبای نادرشاه را به وجد آورد. لذا به نوکرانش دستور داد به نوروبای ۴۰۰۰ روپیه انعام دهند. وگفت که نوروبای را همراه خود خواهد برد. نوروبای پس از شنیدن این مطلب بیمار شد. نوروبای با این بیماری خواه واقعی و خواه تظاهر، توانست مانع عملی شدن نیت نادرشاه شود. انصاف این است که فکر کنیم نادرشاه با درک ناخشنودی نوروبای نخواست به زور متوسل شود. ذکر این نکته

ضروری است که او در موارد مشابه نیز با اطرافیان و فرماندهانش چنین برخوردی داشت. یکی از بزرگان هند به صراحت از نوربای پرسید که اگر نادرشاه با تو جماع می‌کرد احوال تو چگونه می‌شد؟ نوربای جواب داد:

«خیال می‌کردم که فرج من هم در قتل عام آمده است.»

محموله‌ای عظیم متشکل از اسب‌ها، قاطرها و شترها تدارک دیده شد.\* نادرشاه در ۱۶ ماه می ۱۷۳۹ در رأس سپاه ایران از دهلی خارج شد. یک شاهد عینی می‌گوید نادر در این هنگام کلاهی سرخ که بر دور آن شال کشمیری سفید پیچانده شده بود، بر سر داشت و جقه‌ای بر کلاهش نصب شده بود. او بسیار جوان و قوی‌بنیه به نظر می‌رسید و راست بر روی اسب نشسته بود. ریش و سبیلش کاملاً سیاه بود. سرش را بالا نگه داشته بود و مستقیم به جلو نگاه می‌کرد و با دو دست برای جمعیتی که برای ابراز احساسات آمده بودند، سکه‌ی روپیه می‌ریخت.<sup>(۵۶)</sup>

\* نزدیک به ۳۰۰۰۰ شتر و ۲۴۰۰۰ قاطر این گنجینه را حمل می‌کردند.



### ۳-دسته‌ای از برده‌گیران ترکمن به همراه برده‌ها

در این تصویر برده‌ها هم از یکی از طوایف ترکمن هستند. این گراور مربوط به قرن نوزدهم است. برده‌گیران در این تصویر تفنگ به دوش دارند که آنان را اندکی متفاوت‌تر از برده‌گیران ترکمن در یک قرن پیش‌تر که تیروکمان به دوش داشتند، نشان می‌دهد. توجه به اطوار و طرز نشستن سواران بر روی اسب (که هنوز هم در آسیای مرکزی و قفقاز رواج دارد) یعنی نشستن دست به کمر بر روی اسب به هنگام یورتمه‌رانی از تفرغن و تکبر بی‌رحمانه حکایت دارد.

کتابخانه‌ی دانشگاه کمبریج

